

شهر الله شهپر فرزند شهيد وطن



نويسنده: اکادميسين شرعى جوزجانى

شهر الله شهپر
فرزند شهيد وطن

شهرالله شهپر به صفت یک انسان مبارز و متعهد، یکجا با مرحوم میر غلام محمد غبار، علی محمد زهما، نور محمد تره کی، ببرک کارمل، طاهر بدخشی و چند تن دیگر از روشنفکران تحول طلب از اشتراک کنندگان کار تدارک کنگره مؤسس جمعیت دموکراتیک خلق بود و بعدا در تشکیل اولین کنگره (کنگره مؤسس) حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سهم فعال و ارزنده داشت.

شخصیت شهپر دارای ابعاد ویژه ای بود که او را از دیگران متمایز میساخت و وجاهت خاصی به او می بخشید. او به صفت یک نویسنده با استعداد و شاعر انقلابی، انسانی جسور، بااراده، معتقد به جهان بینی علمی، متعهد در برابر خلق و وطن، آشتی ناپذیر در مقابل دشمنان، برخوردار از صراحت لهجه و وفادار به آرمانهای والای ملیت خود بود. برخورد قاطع و طنز آمیز او در جریان مناقشه، جالب و دلنشین بود و غالباً طرف را مجاب میساخت و بعضاً خشم مخاطبش را برمی انگیخت. در عین زمان انسانی صمیمی، خوش صحبت و دوست داشتنی بود.

در تابستان سال 1963 اولین باری که با او آشنا شدم، با شادروان محمد طاهر بدخشی که دوست دیرین من بود، به منزل من واقع در کوته سنگی آمده بودند، تا مرا به یکی از حلقه های حزبی که در آستانه تشکیل شدن بود جلب نمایند. بدخشی رفیق خود را معرفی کرده گفت: این دوست من شهرالله شهپر از وطنداران شما، از شهر آچه و یک انسان بسیار خوب است. بعد از تعارف و احوالپرسی و صرف چای از من که چند روز قبل پس از آشنایی با سیستم کار رادیو تلویزیونهای شوروی با دوست مرحوم سرشار شمالی مدیر نشرات خارجی رادیو کابل (من مدیر نشرات داخلی و پروگرامهای رادیوکابل بودم)، از آن کشور به وطن برگشته بودیم از جریان سفر و

موضوعات مختلف سوالاتی داشتند. در جریان صحبت برخی سرودهای انقلابی اوزبیکی را که با خود آورده بودم، برای شان شنوادم و گفتم که من از یک سال بدینسو در یکی از حلقه ها اشتراک دارم، از ناحیه من میتوانید خاطر جمع باشید. هر دو بسیار خورسند شدند و پس از مدتی صحبت و تبادل نظر باهم خدا حافظی کردیم.

بعد از آن علایق من با شهپر به روابط فامیلی تبدیل شد و در جریان فعالیت های تشکیلاتی خوبتر همدیگر را شناختیم و در کار تشکیل اولین کنگره حزب سهم فعالانه گرفتیم.

نخستین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ساعت 2 روز اول جنوری سال 1965 میلادی (11 جدی سال 1343 شمسی) در منزل نورمحمد تره کی واقع در کارته چهار دایرشد و تا ساعت 2 شب دوام داشت.

کنگره که متشکل از 27 نفر نمایندگان منتخب حوزه های مختلف حزبی بود، به اتفاق آرا اساسات مرامنامه و اساسنامه یک حزب طراز نوین را به تصویب رسانید و اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی و همچنان منشی اول دوم حزب را انتخاب کرد. آدم خان بعنوان یک شخصیت کهن سال ریاست کنگره را بدوش داشت. بدخشی به حیث منشی کنگره و من به صفت معاون رئیس کنگره تعیین شده بودم. بدخشی و شهپر به عضویت اصلی کمیته مرکزی انتخاب شدند. کار کنگره با جر و بحث داغ و مناقشات جدی روی مسائل ملی و طبقاتی، مسئله پشتونستان و حقوق فرهنگی ملیت های افغانستان دوام کرد. مسئله پشتونستان وقت زیاد کنگره را گرفت و سرانجام با قبول این طرح مرحوم شهپر «پشتیبانی از حقوق مردم پشتونستان و حل این مسئله برطبق اراده خلق پشتونستان» تصویب شد. به تشبث و به ابتکار مرحوم بدخشی عکسهای یادگاری گرفته شد.

در باره این موضوع که ملیتهای مظلوم افغانستان علاوه بر ستم طبقاتی، از ستم ملی نیز رنج میبرند و مورد تبعیض و عدم تساوی حقوق قراردارند، بدخشی، شهر و من موضعگیری واحد داشتیم و با رفقای که با ما هم‌نوا بودند چون عبدالکریم میثاق، غلام دستگیر پنجشیری در یک صف قرار می‌گرفتیم.

در کار تدوین برنامه حزب (مرامنامه حزب) در کمیسیون موظف بدخشی و شهر به معیت عبدالکریم میثاق با تمام توان کوشیدند تا کلمات ستم ملی، اعتراف به حقوق فرهنگی و اعطای حق تحصیل رایگان به زبان مادری برای ملیتهای مظلوم گنج‌انیده شود. چون هفته نامه «خلق» در حمل سال 1345 به نشرات آغاز کرد، بدخشی و شهر با اتکا به این اصل برنامه، از ضرورت نشر دو قطعه شعر من به زبان اوزبیکی و یک قطعه شعر تورکمنی از مرحوم «اوراز» شاعر اندخویی در شماره سوم جریده پشتیبانی کردند. در تاریخ افغانستان اینها نخستین اشعاری بود که در مطبوعات کشور به زبانهای اوزبیکی و تورکمنی نشر میشد.

بعدا من هم به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدم. در بسیاری مسایل مربوط به حقوق ملی یکجا با عبدالکریم میثاق و برخی رفقای دیگر موضعگیری مشترک داشتیم. در جریان بررسی مسایل طبقاتی مسئله ستم ملی از طرف بدخشی برجسته ساخته میشد. ما معتقد بودیم خلق پشتون که ملیت حاکم را تشکیل میدهد، فقط ستم طبقاتی را متحمل می‌شوند، اما اقوام و ملیتهای مظلوم دیگر علاوه بر ستم طبقاتی از تبعیض و ستم ملی نیز رنج میبرند.

در کمتر جلسه کمیته مرکزی بود که این مسئله طرح نشود و مورد مناقشات جدی قرار نگیرد. برخی از رفقا در برابر طرح این موضوع حساسیت نشان میدادند و بعضا هیجانی می‌شدند،

امابدخشی مثل همیشه خونسرد بود و میگفت: مسئله خیلی بسیط و ساده است، این درست است که طبقات حاکم ستم خود را بر تمام خلق زحمتکش کشور اعمال میکنند، اما مردمان مناطق ما به شمول طبقات حاکمه‌شان، در عین زمان بار تبعیض و ستم ملی را نیز به دوش میکشند. شهپر میگفت که موضوع خیلی ساده است و حاجت به منطق و استدلال زیاد ندارد، مثلاً ملاکان و فیودالان محلی ما که دهقانان خود را استثمار مینمایند، خودشان نیز یکجا با دهقانان در تحت ستم ملی یعنی محرومیت از حقوق فرهنگی و غیره قرار دارند. این موضوع همیشه از مسایل حاد و داغ کمیته رهبری بود و بعضاً وقت زیاد را دربر می‌گرفت.

پس از تقریباً دو سال در نتیجه شدت یافتن اختلافات میان منشی اول و دوم روی سلیقه رهبری، بدون آن که کدام اختلاف اصولی وجود داشته باشد، در حزب انشعاب رخ داد (14 ثور سال 1346). نیمه اعضای کمیته مرکزی با تیره کی موضعگیری کرد و نیمه دیگر با ببرک کارمل. هریک از طرفین خود را اکثریت میدانستند. گروه اول به نام «خلق» و گروه دوم به نام «پرچم» شهرت یافتند. من، شهپر و پنجشیری با پرچم رفتیم و بدخشی با خلق باقی ماند.

چند بار با بدخشی تماس گرفتم و گفتم که با ما بیاید. اما اومیگفت، میدانی به عقیده من یک طرف باران است و یک طرف ناوه، برای من فرقی ندارد که این طرف باشم یا آنطرف. چندی بعد اجازه نشر جریده «پرچم» (حوت سال 1346) گرفته شد. من نیز عضو هیئت تحریر بودم و مضامین مورد ضرورت را می‌نوشتیم. از آن جمله یک مقاله من تحت عنوان «علیشیر نوایی شاعر بزرگ انساندوست» به مناسبت پنجصد و بیست و پنجمین سالگرد شاعر کبیر اوزبیک امیر علیشیر نوایی در

شماره 22 میزان سال 1347 ومقاله دیگرم با عنوان «خلق اولوغوارلیگی» در شماره...پرچم نشر شد.دومی در تاریخ افغانستان نخستین مقاله ای بود که به زبان اوزبیکی در مطبوعات کشور نشر میشد.

چندی بعد معلوم شد که طاهر بدخشی برای جلب جوانان سمت شمال یک کورس زبان اوزبیکی افتتاح کرده است. این خبر مایه تشویش رهبری گردید. کارمل از من خواست تا همچو کورسی را من نیز تاسیس نمایم. من گفتم با استفاده از کورس میشود برخی را جلب کرد، اما به پیمانه وسیع نه به جای آن پیشنهاد کردم تا مقاله ای در زمینه دفاع از حقوق فرهنگی اوزبیکان و تورکمنان افغانستان نوشته شود که هم خیلی جالب و مؤثر است و هم توسط جریده به پیمانه وسیع پخش می شود. بنظم را قبول کرد و گفت که هرچه زودتر باید این کار را انجام بدهم.

با شهرالله شهپر روی موضوع تبادل نظر کردیم. نظر او این بود که نوشته باید بالحن انتقادی شدید نوشته شود. من بعداز گرفتن ملاحظات او پس از چند روز کار تحقیقی مقاله مفصلی در سه بخش نوشتم. هیئت تحریر بنابر توصیه کارمل آن را تا حدودی تلخیص کرد و قسمتهای تحلیل تیوریتیکیش را به حد اقل رسانید. من برای اینکه مقاله از نشر بازماند موافقه کردم. قسمت اول مقاله تحت عنوان «فرهنگ خلقهای اوزبیک و تورکمن، بخش جدایی نا پذیر فرهنگ ملی ماست» در هفته نامه پرچم شماره هفتم، پنجشنبه 5 ثور، سال 1347 نشر شد که ماهیت سیاست ضد ملی وضد انسانی دولت شاهی را افشا می نمود و آنرا به شدت مورد انتقاد قرارمیداد. چنانچه در آن گفته می شود «طی دهها سالی که از استقلال افغانستان می گذرد، نه تنها کوچکترین توجهی به احیای فرهنگ این خلقها صورت نگرفته و به وجود آن اعتراف نشده، بلکه برعکس مرتجعینی

هم وجود داشتند که موجودیت فرهنگ آنانرا غیر قابل تحمل تلقی نموده اند وحتا بی شرمانه به امحای مظاهر وبقایای آن اقدام کرده اند. تاکنون نیز هستند کوه نظران تُنک مایه ای که این دو خلق نجیب و وطنپرست را فاقد تاریخ و فرهنگ میدانند ودر تحت تاثیر جهان بینی پوسیده و اندیشه های گمراه کننده خویش معتقداند که باید بقایای اینگونه فرهنگها ازبین برده شود؟!»!

بخش دوم این مقاله زیرعنوان «نگاهی به زبان وادبیات خلقهای اوزبیک و ترکمن» در شماره نهم، 16 ثور سال 1347 جریده مذکور و بخش سوم پیرامون فولکلور وادبیات شفاهی تورکی تباران در شماره بعدی همین جریده اقبال نشریافت.

در مطبوعات کشور، این مقاله اولین اعتراض علنی شدید و محکوم کننده سیاست مبتنی بر تبعیض و ستم ملی طبقات حاکم در برابر اقوام تورکی زبان افغانستان بود که مورد استقبال گرم تمام تورکی تباران و روشنفکران جامعه واقع شد. تاحدی که یکی از مخالفین آشتی ناپذیر سیاست ملی شوروی در برابر خلقهای تورکستان مرحوم شهاب الدین یسوی مالک فابریکه «کتان گرگ نشان» که باما نیز آشتی ناپذیر بود، یک روز نزدیک منار عبدالوکیل خان موتر خود را توقف داده با من بغل کشی کرد و به خاطر نشر مقاله عمیقترین مراتب خورسندی خود را ابراز داشت. همچنان خلیفه قیزیل آیاق مخدوم نورالدین از هر شماره جریده 50 نسخه اشتراک کرد و آنرا در بین روشنفکران تورکمن توزیع میکرد.

شهپر بسیار راضی بود و میگفت باید زیر سپر تاثیر این مقاله در بین جوانان اوزبیک و تورکمن وسیعا کار صورت بگیرد.

با گذشت زمان میان ما و رهبری حزب برخی اختلافات ظهور کرد. محبوس شدن دستگیر پنجشیری با هادی کریم کاندید انتخابات دوره 13 پارلمان، این اختلافات را دامن زد. برخورد

صریح و طنزآمیز شهپر در رهبری حزب غیر قابل تحمل شده بود. چون در جریان چند ماه پس از انتخابات نتوانستیم از طریق مذاکرات اختلافات را حل و فضای اعتماد متقابل از دست رفته را احیا کنیم، در سال 1348 ما با گروهی از جوانان سمت شمال جداگانه به فعالیت حزبی ادامه دادیم. در جریان مظاهره جداگانه ای که ما به مناسبت اول می روز بین المللی کارگران در شهر کابل به راه انداخته بودیم، برخی از جوانان در آخر نام حزب، کلمه «کارگر» را روی یک لوحه کوچک حمل کرده بودند که بعداً گروهی از جوانان زیر نام «خلق کارگر» از بدنه حزب جدا شدند.

من و شهپر چندین بار با بدخشی ملاقات و روی وحدت کامل حزبی تبادل نظر کردیم. یکی از این جلسات در منزل مرحوم نورالله تالقانی واقع در عقب موسسه نسوان شهر نو کابل با اشتراک یکعده کدرهای ملکی و نظامی جانب بدخشی صورت گرفت. عبدالقادر بهیار نیز معیت ما را داشت. پس از جر و بحث طولانی که تا نیمه های شب دوام داشت، تالقانی پیشنهاد کرد که باید ما هردو طرف بدون درنگ بین خود وحدت را تأمین کنیم و بعد از آن گروههای دیگر را برای وحدت فرا بخوانیم. در آن صورت من حاضرم همین خانه خود را بفروشم و پول آنرا در خدمت شما قرار بدهم. اما ما و بدخشی گفتیم که برای این منظور اولاً روی پرنسپ های اساسی و تشکیلاتی توافق صورت بگیرد. بدخشی طرفدار ترصد و انتظار بود. ما نیز این طرح او را قبول کردیم.

سرانجام در اواخر سال 1349 ما سه نفر باتفاق کدرها با رهبری «خلق» وحدت حزبی را تأمین کردیم و منظور ما تأمین وحدت کامل هردو جناح حزب بود.

چون داوود خان بعد از کودتا قانون جزای خود را که مواد معین آن برضد فعالیت های حزبی طرح شده بود به تصویب پارلمان

رسانید و دولت را از یک عده اشخاص وابسته به پرچم تصفیه کرد و پالیسی خود را با خواست های عربستان، ایران و پاکستان که هم پیمانان ایالات متحده امریکا بودند، هماهنگ ساخت و مراجعات مکرر رهبری حزب را بخاطر همبستگی در راه مبارزه بر ضد دشمنان داخلی و خارجی وطن رد کرد، حزب مجبور شد تا تشکیلات خود را مخفی سازد و چندی بعد هردو جناح حزب ناگزیر شدند باهم کنار بیایند و به تاریخ 12 سرطان سال 1356 با تأمین وحدت از لحاظ تشکیلاتی حزب واحد را احیا کنند. اما این وحدت که بنا بر عوامل مجبره صورت گرفته بود، چندان عمق نداشت و از همان اول شکننده بود.

برای دولت و سرمداران رژیم که در صدد متلاشی ساختن حزب بودند، این تصمیم غیر مترقبه بود. بنابراین با قتل میراکبر خیبر یکی از رهبران ورزیده حزب، دسیسه ای براه انداختند. پس از برگزاری مراسم پر شکوه دفن خیبر که از طرف ده ها هزار از هموطنان مشایعت میشد و ایراد بیانیه های انقلابی هنگام تدفین، دولت به بهانه این مراسم اعتراض آمیز دست به اقدامی خصمانه زد و پنج تن از اعضای رهبری حزب از هر دو جناح (نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، دستگیر پنجشیری، شرعی جوزجانی و حفیظ الله امین) را توقیف و تحت بازپرس قرار داد.

قبلا از طرف رهبری حزب به تشکیلات نظامی وسیعا سازماندهی شده حزب دستور داده شده بود در صوتیکه کودتایی از طرف نیروهای ارتجاعی در دولت صورت بگیرد و یا دولت به خاطر ارضای ارتجاع منطقه رهبری حزب را به مقصد انحلال حزب زندانی سازد، باید دست به اقدامات لازم بزنند.

بر همین اساس تحول 7 ثور سال 1357 روی داد و دولت جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان به وجود آمد. چند

روز بعد شادروان طاهر بدخشی با آقای کوشانی در وزارت عدلیه به دیدن من آمدند. او ازین که حاکمیت سرداران سقوط داده شده خورسند بود. بعد از گفت و گوهای زیاد حاضر شد با دولت همکاری نماید و بعدا به حیث رئیس تالیف و ترجمه در وزارت تعلیم و تربیه مقرر گردید.

بدخشی با استفاده این سمت یک جلسه وسیع علمی و ادبی به خاطر دریافت راههای انکشاف زبانهای اوزبیکی و تورکمنی در چوکات «دپارتمنت زبانهای اوزبیکی و تورکمنی» تشکیل داد که به تشبث این جانب تأسیس شده بود و علاوه بر یک عده دانشمندان، شادروان استاد محمد کریم نزیهی نیز در آن اشتراک داشت. اما دریغ و درد که چندی بعد این شخصیت نخبه پر استعداد قربانی آرمانهای ملی خلق خود گردید. درین زمینه مقاله ای جداگانه نوشته خواهد شد.

با وجود اصلاحات دولت در عرصه های اجتماعی و اقتصادی که وسیعا مورد قبول مردم کشور قرار گرفته بود، در نتیجه تشدید تمایلات هیژمونستی در داخل حزب و در اثر مداخلات مستقیم شوروی و استفاده ارتجاع منطقه از آن، دو باره انشعاب در حزب روی داد و پس از وقوع حوادث نامطلوب گوناگون در کشور، از جمله قتل دسیسه آمیز نور محمد تره کی منشی اول حزب و پیوستن گلاب زوی، اسدالله سروری، وطنجار و مزدوریار به جناح مخالف، اردوی شوروی به کشور هجوم آورد و یکی از اعضای سابق رهبری حزب را بر مسند قدرت نشاند. به استثنای چهار نفر مذکور که به دستور شوروی متحد حکومت جدید بودند، من و دیگر اعضای رهبری حزب و دولت، توسط افسران شوروی به محبس پلچرخ انتقال داده شدیم. بعدا دستگیر پنجشیری و صالح محمد زیری نیز از زندان آزاد و در پست های مهم منصوب گردیدند و عبدالکریم میثاق در خانه

تحت نظارت قرار داده شد. ما 13 تن از وزرا بدون هیچگونه جرم و اثباتی فقط به علت مخالفت با هجوم قوای شوروی به افغانستان به جزای اعدام و دیگران به عرصه های مختلف حبس تا حبس دوام تحت نظارت مستقیم مشاورین روسی محکوم شدیم که جزای اعدام ما پس از مرگ بریژنف و چرنکو حامیان رژیم به حبس دوام تبدیل گردید. چون ما بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان، پس از سپری کردن هفت سال و سه ماه در محبس پلچرخی، بر اساس سیاست مصالحه ملی از زندان رها شدیم، دیگر از شهرالله شهپر خبری نبود. او توسط درّخیمان به قتل رسیده بود.

درین جا برای آشنایی بیشتر با شخصیت شهپر فقید لازم میدانم نوشته ای را که محترم ماهره شهپر همسر او و انوشه جان پسرش نوشته و به من فرستاده اند، ذیلا به خوانندگان محترم تقدیم نمایم. آنها می نویسند:

«شهرالله شهپر در سال 1312 خورشیدی در شهر آقچه در یک فامیل روشنفکر متولد گردید. تحصیلات خود را در مکتب ابتدایی آقچه، مکتب تاش قورغان (جهان نما) و لیسه ابن سینا در کابل و فاکولته اقتصاد به اتمام رسانید. بعد ختم تحصیلات در سال 1345 با محترمه ماهره شهپر ازدواج کرد و صاحب سه پسر گردید (اسپارت، باخترا، انوش). با وجود مصروفیت های حزبی در وزارت زراعت به صفت مدیر اداری کار میکرد. در سال 1352 در پروژه کوندوز خان آباد به حیث مدیر ترانسپورت و مدیراداری ولایت کندز مقرر گردید. در سال 1356 به صفت مدیر تعلیم و تربیه و در سال 1357 به حیث مستوفی ولایت پروان مقرر شد.

چون در سال 1359 روسها افغانستان را اشغال کردند، نماینده مورد اعتماد خود را در رأس دولت قرار دادند، یکی از اولین

اقدامهای او انتقام از مخالفین و برطرف ساختن آنها از وظیفه بود. شهپر نیز در همین ردیف قرار داشت. او در حدود سه ماه بدون سرنوشت و بدون معاش در ولایت پروان سپری کرد. بعداً به خاطر تعیین سرنوشت نزد وکیل وزیر مالیه مراجعه نمود. وکیل به وی گفت که باید با رهبر ملاقات نماید. دوبار به ارگ رفت، هردوبار او حاضر نشد. شهپر را بپذیرد. اما برایش گفتند که رهبر با مشاورین روس مصروف جلسه است، شما فردا بیایید. فردا باز نزد وکیل رفت. وکیل اینبار هم گفت باید حتماً رهبر را ببینید. این دفعه هم جنابشان با مشاورین روسی مصروف بود.

بالآخره متأسفانه این بار شهپر دوباره به خانه و کاشانه فامیل خود برنگشت. در عین رفتن از کابل به پروان برطبق پلان قبلاً طرح شده اعضای باند مافیایی معلوم الحال او را در حصه قره باغ از موتر پایین آورده با خود بردند و بعد از شکنجه و تعذیب وحشیانه به شهادت رساندند.

موصوف در تمام ایام زندگی انسانی پاک نفس، مهربان و در اجرای وظایف خود شخصی با ایمان، بردبار، صادق به وطن و حزب و هموطنان و رفقاییش بود و پدری مهربان و دلسوز برای ما به شمار میرفت.

مطالب بالا متن نوشته ای است که محترمه ماهره شهپر همسر و انوش جان پسر کوچک شادروان شهپر نوشته و به من فرستاده اند.

در فاصله سالهایی که بعد از 7 ثور تا آن وقت گذشت، حوادث بی شماری رخ داد که اگر حیات باقی بود نوشته خواهد شد.

شادروان شهرالله شهپر رویداد 7 ثور عمیقاً دل بسته بود و آنرا به مثابه یک انقلاب واقعی استقبال کرد. او استعداد شعری عالی

داشت و به مناسبت آن اشعار زیادی سروده که از آن جمله است:

شبهای	سیه	سحر	شد	آخر
دیدم				
صفاز صدق دل خندیدم				چون صبح
چون	پیر	نود	ساله	قدم بود
کمان				در پهلوی انقلاب
جوان گردیدم				

شهپر یک شخصیت متبارز، مبتکر و پر تحرک بود. با شخصیت های علمی و ادبی، به خصوص مرحوم استاد محمد کریم نژیی روابط وسیع داشت، به او احترام زیاد قایل بود و نظریاتش را در زمینه اعتماد و اتکا به نسل جوان می ستود و برخی اشعار او را درین مورد قرائت میکرد.

همکار دایمی مجله «میرمن» بود، مقالات و ترجمه هایش زیادتیر در آن نشر میشد. اشعار حماسی و انقلابی او را جوانان با شور و هیجان در مظاهرات میخواندند. خودش نیز نطای ورزیده بود و می توانست احساسات مردم را بر انگیزد.

هنگامی که شایع شد استاد خلیلی به دستور ظاهر شاه در صدد ساختن حزبی به نام «زرنگار» است و توانست یک عده روشنفکران محافظه کار را در اطراف خود گرد آورد، شهپر درین رابطه شعر انتقادی طنز آمیزی نوشت که در میان قشر روشنفکر دست به دست میگشت. متأسفانه از آن فقط دوبیت ذیل به خاطر مانده:

خلیلی به والله بلا میکنی

خلیلی به والله بلا میکنی
که جورا زگندم جدا میکنی
جوانان نورسته و پاک را
امراض خود مبتلا میکنی

اگر رفقا و دوستان بقیه این شعر را به یاد داشته باشند، لطفا
نشر کنند و این هم قطعاتی چند از اشعار مرحوم شهپر:

فردا زمان زمانه ماست

اگر چه بار گرانی چو کوه به شانه ماست
از آن خوشیم که فردا زمان زمانه ماست
ز ما مجو سند پایداری
وایمان

خطوط آبله دست ما نشانه ماست
مپرس منزل ما را ز نزد
بی خبران

همانکه سقف و درش نیست، جای و خانه ماست
برای صاحب سرمایه کی شود
روشن

که خرج سفره رنگینش از خزانه ماست
جلال و عظمت ما در جهان
نمی گنجد

اگر چه لختِ جگر شام ما، شبانه ماست

سرور خانه ارباب اقتدار از
چیست
ز پتک و داس که این چنگ و آن چغانه ماست
جواب حادثه جویان و منفعت
طلبان
صف فشرده و رفتار عاقلانه ماست
درفش رزم بدست و شعار ها
بزبان
نواى فتح و ظفر ورد ما، ترانه ماست
به زیر گنبد نیلى و روى كُره
خاك
زوال اگر نپذیرد بدان فسانه ماست
شعار صلح و اخوت میان جمله
ملل
خوشا که زاده فرهنگ جاودانه ماست
غدر اشراف

غدر اشراف و کاسه
لیسانش
بار دیگر به خلقها
آموخت
هر کجا سیستم طبقاتی
است
بایدش در میان آتش سوخت
آل یحیا

آل یحیا ستمگران زمان
هر چه کردند عاقبت بگذشت
لیک دیدی که صفحه تاریخ
ذره ای از گناه شان نگذشت

نیک و بد

آل یحیا برفت و نام بدش
در جهان جاودانه میماند
نیک و بد گر چه ضد یکد گر اند
هر دو را یک فسانه میماند

نوای خلق

دیده ای من تحفه ها از انقلاب آورده
ام
زین درفش سرخ و گلگون بی حساب آورده ام
ارتجاع کشته تاریخ را از من
بگو
انقلاب ثور را بهر جواب آورده ام
گرمی من آنچنان براهل محفل
کارکرد
ظالمان را همچو آتش در مذاب آورده ام

من درختی بودم و شلاق استبداد
سخت

خم شدم، نشکستم و بنگرچه تاب آورده ام
همچوماهی بوده ام در معرض طوفان و
باد

شهرخودرا شکستم، لیک تاب آورده ام
من به کام این نهنگان خفته بودم
سالها

زنده هستم، زنده خواهم بود و تاب آورده ام

تصاویری از زندگی حزبی وفامیلی شهر فقید:



شهر هنگام سخنرانی در یکی از مظاهرات حزبی شهر کابل



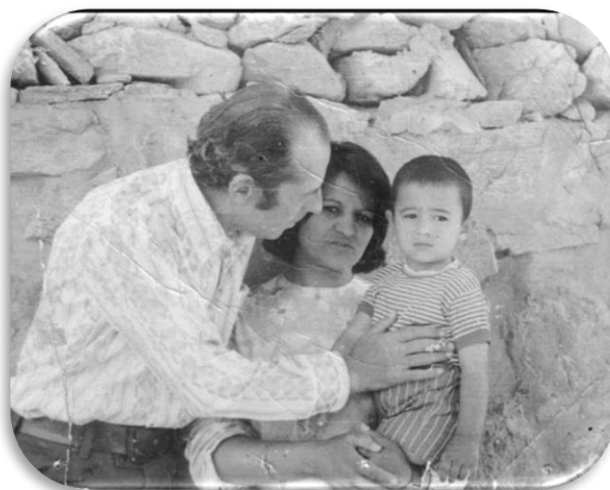
شهپر با همسرش ماهره شهپر



فرزند برومند شهپر انوش شهپر با پسر و دخترش



من و شهپر در مراسم عروسی ولی جان نبیزاده



شهپر با همسر و پسرش

